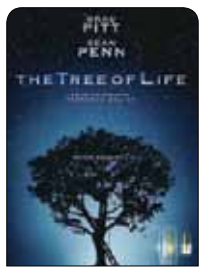
روزنامه شرق

سه‌شنبه ۲۶ مهر ۱۳۹۰ • ۲۰ ذی‌القعده ۱۴۳۲ • ۱۸ اکتبر ۲۰۱۱ • سال نهم • شماره پیاپی ۱۳۷۱ • شماره ۴۴۷ دوره جدید • ۲۰صفحه

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۲-۸۸۶۵۴۳۹۱ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: نشر روزتاب تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.sharghnewspaper.ir
تهران: اذان ظهر ۱۱:۵۰ اذان مغرب ۱۷:۴۴ اذان صبح فردا ۴:۵۰ طلوع آفتاب ۶:۱۴



«درخت زندگی» در خانه هنرمندان



فیلم «درخت زندگی» برنده نخل طلای کن ۲۰۱۱ چهارشنبه ۲۷ مهرماه ساعت ۱۷ در خانه هنرمندان به نمایش در می‌آید.
فیلم درخت زندگی به مدت ۱۲۰ دقیقه تماشاگر را در حالت بین خطر مرگ و زندگی قرار می دهد. کارگردان این فیلم ترانس مالیک است. از جمله بازیگران این فیلم می توان به برد پیت، شان ژن و جسیکا چستین اشاره کرد. نمایش این فیلم در جشنواره فیلم کن ۲۰۱۱ با تحسین منتقدان سینمایی همراه بود.

پرسش از فرهنگ

«انحطاط فرهنگی» چیست



ناصر فکوهی

■ مفهوم و واژه «انحطاط فرهنگی»، همچون بسیاری دیگر از واژگان مفهومی در زبان فارسی جدید به کار می‌روند، بدون آنکه نه چندان نیازی به شناخت تبارشناسی و ریشه‌های آنها احساس شود و نه حتی لزومی به روشن کردن ابعاد و مشخصات دقیق کاربرد جدید آنها در زمینه‌ای که به کار می‌روند. این امر به‌خصوص در حوزه فرهنگ و سیاست به صورت بسیار رایج دیده می‌شود. از این رو شاید مفید باشد که با قرار دادن این واژه در زمینه‌ای که از آن بیرون آمده و با محدود کردن خودمان به گفتمان‌های فرهنگی در رابطه با این واژه، بهتر بتوانیم نسبت به کاربردهای کنونی‌اش داوری و از انحراف نظری در این زمینه جلوگیری کنیم.

به نظر می‌رسد که واژه «انحطاط» در فارسی به جای دو مفهوم در زبان‌های اروپایی که به یکدیگر نزدیک هستند اما لزوما بر هم انطباق ندارند، به کار رفته باشد. از یک طرف مفهوم «سقوط»، «زوال» و «به قهقرا رفتن» در معنایی که از دوران روشنگری به صورتی گسترده درباره دلایل «انحطاط» یا «زوال» تمدن رومی به کار رفته است و معادل دقیق انحطاط در این صورت decadence است. یکی از سوالات مهم برای نویسندگان کلاسیک و به‌طور خاص در دوران روشنگری آن بود که چرا و چگونه تمدن‌های درخشان و بزرگی چون تمدن رومی به وسیله نظام‌های فرهنگی دیگری که ظاهرا بسیار از آنها ساده‌تر و کمتر توسعه‌یافته و به هر رو تجهیز فناورانه بسیار کمتری داشتند، از پای درآمده و سقوط کردند. این پرسش حتی نزد متفکران اسلامی و ایرانی کلاسیک نظیر ابن خلدون نیز مطرح بود و می‌دانیم که نظریه «عصبیت» ابن خلدون، یعنی تضعیف پایه‌های اخلاقی و انسجام‌دهنده گروهی نزد بادیه‌نشینان پیشین که در شهر ساکن می‌شوند، عامل اصلی متلاشی شدن و سقوط و انحطاط اخلاقی و فرهنگی و سپس سیاسی آنها پس از چند نسل است. منتسکیو همین فکر را در «ملاحظاتی در باب دلایل عظمت و انحطاط رومیان» (۱۷۳۴)، دو گوبینو در «رساله در باب نابرابری نژادهای انسانی» (۱۸۵۳) نیچه در «غروب بت ها» (۱۸۸۹) و اشپنگلر در «انحطاط غرب» (۱۹۱۸-۱۹۲۲) مطرح کردند و پس از آن نیز دایما این بحث مطرح بود. در این نظریه ریشه مشترک را می‌توان بر «سلسله مراتبی» و «قانونمند و تاریخی» دیدن فرهنگ‌ها و گروه‌های انسانی و تاکید بر «جهان‌شمولیت‌ها» و در عین حال «اصالت» بیشتر برخی از آنها نسبت به دیگران و به نوعی خودمرکزبینی فرهنگی (ethnocentrism) دید و به همین دلیل نیز این نظرات، بیش و کم یا به‌طور مستقیم به بیگانه‌هراسی‌ها (xenophobia) و جنایات بزرگی در تاریخ رسیدند و این مصیبت‌ها را از لحاظ نظری، ولو به‌رغم خواسته نظریه‌پردازانش، توجیه کردند. از همین جاست که به معنای دیگری که «انحطاط» برای آن در فارسی آورده شده است، می‌رسیم و آن واژه - degenerated است که در دوره جدید، نخستین بار فاشیسم هیتلری و وزیر تبلیغات این رژیم یعنی گوبلز به کار برد. در آلمانی اصطلاح «entartete Kunst» به معنای «هنر منحط» از طرف فاشیست‌ها به صورت گسترده‌ای در استناد به هنر مدرن و به‌خصوص هنرهای تجسمی، به کار برده می‌شد. این مفهوم در واقع سرپوشی بود برای دستگیری یا طرد گروه بزرگی از هنرمندان به‌ویژه نقاشان آلمانی نظیر کله، دیکس و ممنوع کردن کار بسیاری دیگر از هنرمندان غیرآلمانی نظیر پیکاسو، شاگال، کاندینسکی و سوررئالیست‌ها. نمایشگاهی که گوبلز در نوامبر ۱۹۳۷ برای افشای «زشتی و پستی» کار این هنرمندان با عنوان «نمایشگاه هنر منحط» برگزار کرد، به صورت متناقضی با چنان استقبالی از طرف مردم روبه‌رو شد که گوبلز ناچار به بستن آن به صورت اضطراری شد. برای فاشیست‌ها، نماینده «هنر منحط» بیش از هر کس و هر گروهی «سیاهان»، «یهودیان»، «کمونیست‌ها» و البته آلمانی‌هایی بودند که به جای اهمیت دادن به ارزش‌های نظامی و نمایش و تمجید برتری نژاد ژرمن، به نمایش زشتی‌های زندگی روزمره می‌پرداختند. هم از این رو می‌بینیم که انحطاط در ترجمه‌ای به کار می‌رود که برای هر دو واژه اروپایی از آن ساخته شده است. این را نیز از یاد نبریم که اکثریت قریب به اتفاق فرهنگ‌ها و انسان‌ها «خودمحوربین» بوده‌اند و فرهنگ و رفتارها و ارزش‌های خود را بهترین و معتبرترین پنداشته‌اند و دیگران را شیطانی تلقی کرده‌اند اما نتیجه این رویکردها تقریبا هرگز نه تنها کمکی به هیچ فرهنگی برای به دست آوردن موقعیت برتر در درازمدت نکرده است بلکه آن فرهنگ را در معرض خطر نابودی قرار داده است. قرن بیستم هم با تجربه توتالیتاریسم‌ها این نکته را به ما نشان می‌دهد. اگر توتالیتاریسم‌های کمونیستی و فاشیستی یکی بعد از دیگری زیر فشار بیرونی فروپاشیدند نظام‌های ایدئولوژیک لیبرالی نیز امروز در حال از میان رفتن زیر بار فشار اشتباهات خود و تبعیض‌هایی هستند که در طول بیش از ۵۰ سال پس از استعمار در قالب سیاست‌های پسااستعماری ادامه یافتند و در کنار همه اینها البته نظام‌های کوچک دیکتاتوری را نیز داریم که همچون کاخ‌های کاغذی فرومی‌ریزند تا به ما نشان دهند که شناخت و درک و پذیرش دیگری بهترین راه اعتلای فرهنگ خودی است.

پلاک ۲۰

اسب ایرانی ممنوع‌الخروج شد

خدایا این نجابت را از اسب‌ها نگیر

حمید جعفری

اسب ایرانی ممنوع‌الخروج شد. این ممنوع‌الخروجی، حسابی به وجهه بین‌المللی اسب‌های ایرانی خدشه وارد می‌کند به دو دلیل؛ اول اینکه صادرات اسب متوقف می‌شود و دوم اینکه اجازه شرکت در هیچ مسابقه بین المللی را اسب‌ها ندارند. حتما بعد از خواندن همین دو خط مابه‌ازاهای ممنوع‌الخروجی، حسابی ذهن شما را به خود مشغول کرده است، اما این حکم ازلی - ابدی را در نظر بگیرید که اسب حیوان نجیبی است. مشکلات قرنطینه‌ای و احتمال آلوده بودن نه تنها عوارض ممنوع‌الخروجی را برای اسب‌های ایرانی فراهم آورده که هر لحظه پرورش‌دهندگان اسب نژاد ایرانی بیم آن را دارند که این اسب‌ها به نام نژاد همنوعان خود در دیگر کشورها ثبت شوند.



در راستای این مصایب اسب‌ها، بدانید و آگاه باشید که نبود بانک اطلاعات اسبان خزر با توجه به گونه منحصر به فرد بودن‌شان امکان ثبت این نژاد را برای انگلستان کم‌کم فراهم می‌کند. DNA همه اسبان خزری همه ساله برای ثبت در انجمن کاسپین انگلستان ارسال می‌شود، اما با توجه به ممنوع‌الخروج بودن‌شان هیچ بعید نیست با تغییراتی ژنتیکی، نژاد ایرانی به نام انگلستان ثبت شود. جعل نام هم ممکن است، مصداق دیگری را نیز در ذهن شما تداعی کند اما باز به همان نجابت اسب فکر کنید.

■■■

حالا مادر همه نژادهای اسب‌های حاضر در دنیا - آن گونه که گفته می‌شود - در معرض چند بیماری خطرناک است که از قضا کل دنیا درمان آن را یافته‌اند و تنها ما مانده‌ایم و کاسه چه کنم، چه کنم! دکتر فریدون امینی، عضو هیات علمی موسسه تحقیقات علوم دامی کشور درباره ممنوع‌الخروجی اسب ایرانی می‌گوید: «دلیل این ممنوع‌الخروجی چند بیماری است که در ایران و در میان اسب‌ها ریشه‌کن نشده است. مشمشه، گرم‌خونی عفونی، دورین و... بیماری‌هایی هستند که احتمال آلوده بودن اسب‌ها به آنها اجازه خروج‌شان از کشور را سلب کرده است. این تصمیم در داخل کشور گرفته شده و با این حساب نه اجازه صادرات اسب وجود دارد و نه اجازه شرکت در مسابقه.» حالا اینکه این بیماری‌ها راه درمانی دارد یا نه؟ سوالی است که «امینی» درباره آن این‌گونه می‌گوید: «راه درمان وجود دارد اما سهل‌انگاری‌ها باعث شده است که این مسایل پیش آید.» ناگفته نماند که حفظ کردن نژاد اسب‌ها هم مسوولیتی است بر عهده دولت.

■■■

اسب حیوان نجیبی است و اگر قرار باشد از نجابت فردی تعریف کنند قطعا نمی‌گویند؛ فلانی مثل اسب نجیب است! اما در تحریریه روزنامه ما مردی - فردی شاغل است که هر پنج دقیقه دست رو به آسمان می‌گیرد و می‌گوید؛ «خدایا این نجابت را از من نگیر.»

تاش

مواظب الماس‌هایتان باشید



محمدابراهیم جعفری

نقاش

در هفته‌های اخیر، کتابی به دستم رسیده است اثر کریم نصر - نقاش، تصویرساز، گرافیست، شاعر، معلم و راهنمای هنر و از همه مهم‌تر خالق کتابی است که در دست دارم - و از وقتی صاحب این کتاب شده‌ام حتی در سفرهایم همسفر من است. روی جلد کتاب زیر علامت «موسسه فرهنگی پژوهشی چاپ و نشر نظر» با خطی سپید در قالبی آزاد و سیاه نوشته شده «نوجوانی هنر» و در زیر با خطی آبی‌رنگ و ترکیبی دل‌انگیز عنوان کتاب چنین آمده است: «مواظب الماس‌هایتان باشید» در پشت جلد کتاب هم رازهایی تصویری و کلامی نهفته است که اگر قبول دارید تمام تعاریف هنر را پس از دانستن می‌توانید در دو کلمه «رمز» و «تعادل» خلاصه کنید، بهتر است این حدودا هزار و ۱۷۰ کلمه را که در پشت کتاب هست در روزهای اول آشنایی با کتاب نخوانید. از شما خواهش می‌کنم کنجکاوی را کنار بگذارید و اول نه یک جلسه و دو جلسه، بلکه بارها با کلمات و تصاویر کلمات «همزاد» شوید. این کتاب به درد جوانان و بزرگسالانی می‌خورد که درد مخصوصی دارند، «درد فهمیدن تصویر»، «درد دیدن و درک تفاوت دیدن و نگاه کردن»، درد آنهایی که با درون‌شان زمزمه می‌کنند: «عمری گذشت تا به چشم خود دیدم / چه مشکل است که با چشم خود ببینم.»
یا آنکه در سرودهایشان به این آیه زمینی رسیده‌اند: «از هر مژه، به ساحل دیدن راهی است / چه مرز حسابی! تاریک و باریک / با کفش‌های شوق از «مسیر نبض عناصر» عبور کن / در معبری چنین / باید چراغ رنگ به دست بگیریم / و در تاریک‌ترین لحظه / با نگاهی تر و ذکر «تو را دوست دارم» به دنبال پیری بگردیم / و از او چیزی بپرسیم / هر کدام مطلب خود را در چنین حالی / من از او می‌پرسم: «ای پیر! من سال‌هاست در عبور از خاکستری‌ام کی می‌توانم یک قطره بیشتر با «سرخ» نقاشی کنم؟» / جانا! «تو چه می‌پرسی؟» و اگر تو چیزی برای پرسیدن نداری یعنی با کریم نصر و کتاب او که سرشار از آیه‌های زمینی است نه همزاد و نه آشنا شده‌ای، با جرأت بگویم، باید سعی کنیم در این کتاب چنان سفر کنیم که چون برگشتی همه چیز را «با چشم‌هایت بشنوی.» به نوشته صفحه شانزدهم کتاب توجه کن که در زیر تصویر یک پالت نقاشی که متعلق به هنرمند نقاشی است از اهالی امروز، چنین نوشته شده: «همه هنرها زبان ویژه خود را دارند و نقاشی هم به عنوان یک هنر از قاعده‌های خاصی استفاده می‌کند و برقرار کردن ارتباط با یک نقاشی بدون دانستن آن قواعد ممکن نیست. «حقیقتا هنرمند نقاش با رنگ‌ها و خطاهایش حرف می‌زند و شما باید این حرف‌ها را با چشم‌هایتان بشنوید.» اما تعجب و تأسف من در این است، با توجه به اینکه کتاب کریم نصر در سال ۱۳۸۹ منتشر شده است، چطور ممکن است به دست کارشناسان ارشد وزارت آموزش‌وپرورش یا وزارت ارشاد نیفتاده باشد؟ و اگر یکی از همکاران جوان و هنرشناسی که من در آنجا می‌شناسم، این کتاب را دیده باشد در چه حالتی آن را مورد بررسی قرار داده است؟ که این جمله ساده اما سهل و ممتنع از ذهنش نگذشته باشد: «همزاد شدن با نویسنده این کتاب، می‌تواند بسیاری از مشکلات پرورش و آموزش هنر را در سنین مختلف حل کند.» به امید آن لحظه با شکوه ... .

دکه

گیله‌وا؛ ۲۰سال ایستادگی در عالم مطبوعات

سید فرزام حسینی: حتما و قطعا باید، هم از اینکه نشریه‌ای ۲۰سال مدام انتشار یابد تعجب کرد. چرا که پایداری و ماندگاری یک نشریه «مستقل» کار سترگی است. حالا فرض را بر این بگیرید که این نشریه در جایی خارج از پایتخت هم منتشر شود، دیگر حق دارید که حیرت کنید! ماهنامه «گیله‌وا» ۲۰ساله شد و شماره ۱۱۵ خود را منتشر کرد. «گیله‌وا» در واقع یک نشریه گیلان‌شناسی است. از اولین شماره‌اش در تیرماه ۱۳۷۱ تا به امروز هر موضوعی که توانسته و مربوط به مسایل و دغدغه‌های فرهنگ گیلان بوده را مورد بررسی خود قرار داده، از کشف یک نسخه خطی بگیرید تا ریشه‌های زبان گیلکی.



اما قسمت دیگر «گیله‌وا» که برای دیگران غیرگیلانی شناخته شده‌تر است، ضمیمه‌های «هنر و اندیشه» این نشریه است، که در دوره‌های متوالی به همت زنده‌یاد «محمدتقی صالح‌پور»، «علیرضا پنجه‌ای» و «علی صدیقی» منتشر می‌شد (به زودی هم دوره جدید آن منتشر می‌شود). ضمیمه‌هایی که با نگاهی کلی به دوره‌های آن کافی است تا متوجه شویم که چگونه می‌توان در سطح یک شهرستان هم پیشروتر از نشریات مرکزی عمل کرد، از «شاملو» و «نصرت رحمانی» گرفته تا «علی باباچاهی» و «شمس لنگرودی» و... که در این ضمیمه‌ها آثارشان را منتشر می‌کردند. گیله‌وا در طول ۲۰سال فعالیت پیگیر، تریبونی مناسب و در برهه‌ای تنها تریبون مطرح‌کننده ادبیات و فرهنگ گیلان بوده، بسیاری از شاعران و داستان‌نویسان نام آشنای گیلانی که امروز در سطح کشور مطرح شده‌اند، خاستگاه‌شان از همین نشریه بوده است. این شماره همچنین به نوعی آخرین شماره‌ای است که به همت تمام و کمال «م. پ. جکتاجی» منتشر شد. از شماره بعد همان‌طور که مدیر مسوول در یادداشتی اشاره کرده است، «نشریه به همت افرادی از گیلان‌پژوهان جوان‌تر به راه خود ادامه می‌دهد.»

کارتون‌خواب



جمال رحمتی
jamalrahmati@yahoo.com



دیده‌بان

آقای سارکوزی، ببخشید! لطفا خودتان را نکشید



فریدون مجلسی

نمی‌دانم چرا این روزها با شنیدن بعضی حرف‌ها درباره اعتبار بانکی، اختلاس، گشایش اعتبار ریالی، تنزیل، سه هزار میلیارد تومان و چیزهایی از این قبیل که زیاد هم از آن سر درنمی‌آورم، دچار نوعی وجدان‌درد شده‌ام و مرتبا قیافه آقای سارکوزی مقابل چشمانم ظاهر می‌شود، در حالی که هفت‌تیری روی شقیقه‌اش گرفته و با نگاهی از گوشه‌چشم به من می‌گوید: «ما که رفتیم، اما این تو بودی که مرا به این کار واداشتی!» و من وحشت‌زده می‌خواهم جلو او را بگیرم که ناپدید می‌شود. مدتی فکر کردم تا دلیلش را دانستم. مبتلا به وجدان‌درد حاد شده‌ام و اکنون با بازگویی ماجرا و عقده‌گشایی سعی می‌کنم آن را جبران و درمان کنم. قضیه این است که درست دو سال پیش در چنین روزهایی در پاریس تظاهرات بزرگی از سوی گروهی موز به دست برپا شد که به انتخاب آقازاده ۲۳ساله سارکوزی که دانشجوی سال دوم یکی از دانشکده‌های حقوق درجه سه فرانسه بود، به مقام عضویت در هیات‌مدیره و مدیرعاملی یکی از بزرگ‌ترین موسسات مالی اروپایی واقع در محله دفانس پاریس اعتراض داشتند. یکی یک موز یا بنانا هم به دست گرفته بودند و می‌گفتند که اینجا (یعنی فرانسه) یک «بنانا ریپابلیک» یا جمهوری موز نیست که هرچه دلت بخواهد بکنی! کار حساب و کتاب دارد.

بنانا ریپابلیک برگرفته از شهرت برخی جمهوری‌های آمریکای لاتین است که فقط موز برای برخی شرکت‌های بزرگ بازار میوه جهانی تولید می‌کنند و کل مملکت تابع تمایلات موزفروشان میدان است. منتها میدانش قدری بزرگ و جهانی است. بنانا ریپابلیک به عبارت دیگر یعنی شهر هِرت و هردمبیل و بی‌حساب و کتاب! باری ما در آن زمان با خواندن آن گزارش‌ها به قول امروزی‌ها جوگیر شدیم و در اعتماد آن زمان عتاب و خطابی علیه سارکوزی بیچاره کردیم که برخی از خوانندگان را رنجاند و دو اعتراض هم در ستون تلفنی روزنامه منعکس شد که: مگر این آقای مجلسی با سارکوزی بیچاره پدرکشتگی دارد!؟ ما هم در ادامه همان جوگیری در پاسخ آنان در اعتماد مورخ ۱۳۸۸/۸/۲۱ زیر بار نرفتیم و زیر عنوان: «دموکراسی و تکلیف سیاستمداران فاسد» هرچه از دست و زبان‌مان برمی‌آمد بار سارکوزی بیچاره کردیم! که: ای آقا، این چه کاری بود! مگر آدم قحط بود که پسر تنبلت را که با چهار سال عقب‌ماندگی در ۲۳ سالگی دانشجوی سال دوم دانشکده‌ای دست سوم است، مدیرعامل بزرگ‌ترین موسسه مالی اروپایی کرده‌ای؟ مگر شهر هرت است، آن هم در سرزمین مادر دموکراسی! در دیگ باز است، حیای گربه کجا رفته و از این قبیل، خلاصه خیلی به او سرکوفت زدیم.

بعد هم افزوده بودیم که: «یقین داشته باشید اگر پسر رییس‌جمهور زیمبابوه به چنین شغلی گمارده می‌شد یا به ولیعهدی آن کشور می‌رسید، صدایم درنمی‌آمد، همچنان که در جهان کنونی از این‌گونه ولیعهدها در جمهوری‌های سلطنتی از سیف‌الاسلام قذافی گرفته تا جمال مبارک تا پسر کیم جونگ ایل و دیگرانی در همسایگی دور و نزدیک خودمان کم نیستند که آوردن نام آنها کفاره دارد. اما...» فرانسه! ای مادر دموکراسی، تو هم! و به همین اکتفا نکرده و به کوفی انان اشاره کرده بودم که پسرش در ماجرای فساد نفت در برابر غذای سازمان ملل برای عراق صدام حسین، در حالی که پدرش دبیرکل سازمان ملل بود، در مقام اداری یک شرکت پیمانکاری سوییسی کارگشایی و دلالی کرده بود و نتیجه گرفته بودم که «گرچه دزدی فرزند ربط حقوقی با پدر ندارد، اما اگر آقای دبیرکل ژاپنی می‌بود، شاید خودکشی می‌کرد، اگر آلمانی می‌بود شاید فرزندش را می‌کشت و اگر انگلیسی می‌بود قطعا استعفا می‌کرد و در عالم متفرقه شاید بگوید عجالتا حقوق ماهانه غنیمت است.»

اکنون دو سال از آن زمان گذشته است، زیر بار فشار کلمات بانک، اعتبار اسنادی، سه هزار میلیارد! تنزیل، اهواز، کانادا، فولاد و از این چیزها، ناگهان دچار «کابوس سارکوزی» یا به قول روانکاوان آینده «سارکوزی سیندروم» شده‌ام! هی ظاهر می‌شود. می‌گوید: «نتوانستی این یک آقازاده را ماببینی! بخیل! مگر وزیرش کرده بودم؟ مگر مدیر عامل کارخانه رنوی فرانسه‌اش کرده بودم؟ خواستم ارجاع کار مهمی را به نسل جوان روی فرزند دلبند خودم، مانند موش‌آزمایشگاهی، آزمایش کنم، نگذاشتی! حالا برایم خودکشی تجویز می‌کنی؟ باشد خودم را می‌کشم؛ خونم به پای تو» و بعد به یاد سق سیاه خودم می‌افتم! در آن مقاله از پسران دیگری مانند سیف‌الاسلام قذافی و جمال مبارک هم نام برده بودم که اکنون بدبخت و بیچاره شده‌اند، نکند حالا خون سارکوزی یا دربه‌دری پسر او را هم به حساب من بگذارند! آن هم به خاطر یک کار عاطفی کوچک! پسرک عزیزش را مدیرعامل کرده بود! که آن را هم نگذاشتیم و در حالی که توجه نداشتیم که تازه مامانش را طلاق داده و سرش با خانوم کارلا برونی گرم بود و پسرک کمبود محبت هم داشت! آن هم در دنیایی که شنیده‌ام شهرام جزایری‌اش در زندان گله کرده بود که: «حالا دیگه به من رکوردار میگن آفتابه‌دزدا!» این بود که دیدم برای تسکین عذاب‌وجدان یک عذرخواهی به آقای سارکوزی بدهکارم: آقای سارکوزی، ببخشید! لطفا خودتان را نکشید. متاسفم که پول ندارید برای پسرتان یک خانه در کانادا بخرید که دلش خوش باشد! اما یک کاری دستش بدهید که خودش فکری به حال خودش بکند.

ابوعطا

روز جهانی شست‌وشور دست



هادی چپردار

■ البته بر هر کسی تابلو و مبرهن است که ما ذاتا موردار می‌باشیم؛ چون که حتی وقتی درباره روز جهانی تخم‌مرغ انشای خود را می‌نویسیم، معلم ما، از زیر سنگ هم که شده، یک چیزی در انشای ما پیدا می‌نماید که آن را حذف بگرداند. بنابراین حالا که این‌طور شد، ما هم سر حرف هفته پیش خود می‌مانیم و به‌جای موضوعات‌هایی مانند مردمسالادی و فواید قتل، انشای خود را درباره موضوعات‌های جهانی مانند روز جهانی شستن دست می‌نویسیم؛ چون که حالا که مشکلات‌های کشور ما حل شده، ما باید مشکلات‌های کشورهای دیگر را هم حل بگردانیم.

ولی پیدا کردن این موضوعات‌های جهانی کار سختی می‌باشد؛ چراکه این نوع موضوعات‌ها که مردم بیچاره کشورهای امپرسیالیست و کاپیتانیست گرفتارش می‌باشند، به عقل جن هم نمی‌گرداند. و مثلا ما مجبور شدیم برای پیدا کردن موضوع این هفته، از خاتم‌آبادی که بلد می‌باشد اینترنت کند، کمک بگیریم. اما خاتم‌آبادی که خیلی بچه مثبت می‌باشد، «اینترنت پاک» دارد و به هر سایتی که می‌رود، همیشه همان صفحه‌ای باز می‌شود که آدم را درباره جرایم اینترنتی دعوا می‌گرداند. بنابراین مجبور شدیم از پورساحلی کمک بگیریم، چون او فامیل‌هایش در خارج می‌باشند و خودش هم اینترنت اومانیستی و سهلونیستی دارد و به یک سایت‌هایی می‌رود که مردم در آن به هم سلام و احوالپرسی می‌نویسند و در نتیجه مخملی می‌گردانند. و ما خیلی ترسیدیم.

خلاصه پورساحلی در سایت گوگولی جست‌وجو گردانید و فهمید که روز ۲۳ مهر روز جهانی شست‌وشور دست می‌باشد. پس ما هم انشای این هفته خود را درباره فواید شست‌وشور دست می‌گردانیم؛ چون که لابد دست خارجی‌ها خیلی کثیف می‌باشد که سالی یک روز را به شستن دست خود می‌پردازند. و صدالبته مبرهن می‌باشد که روز جهانی شست‌شور دست از روز جهانی تخم‌مرغ نیز مهم‌تر می‌باشد؛ چون امروز شست‌وشور دست مقدم بر خوردن تخم‌مرغ اعم از یک‌زرده و دوزرده می‌باشد.

شست‌وشور نکردن دست سبب مشکلات حمیده‌ای می‌گردد. مثلا ما در اینترنت پاک خواندیم که هر سال در کشورهای امپرسیالیست یک میلیارد فقره از مردم‌های آنجا که فمینیسک و جهان‌خوار می‌باشند، بر اثر عفونت می‌میرند؛ چون که خارجی‌ها حتی از اکبرزاده هم کمتر خود را می‌شورند و دانشمنگان فهمیده‌اند که روی دست آنها موجودات‌هایی به‌نام میکروب زندگی می‌نمایند. مثلا ویروسی به‌نام آمبولانس‌ها که سبب سرماخوردگی می‌باشد از راه دست منتقل می‌گردانند. همچنین خارجی‌ها همه ایدز دارند، چون به هم زیاد دست می‌زنند. بنابراین به‌قول یکی از آدم‌های مودب و تمیز، خیلی هم خوب شد که خانم آنجلینا جولینگ برای بازی کردن فیلم به کشور ما نیامد؛ چون او خیلی فقره میکروب دارد و چیزهایی هست که ما رویمان نمی‌شود بنویسیم. و ما آخر نفهمیدیم که چرا وقتی آدم‌های مودب بعضی حرف‌ها را می‌گویند، معلم ما که همان سردبیر ما باشد، آن را واو به واو می‌نویسد، اما اگر ما آن حرف‌ها را از قول آن آقاها بنویسیم، این معلم‌ها همه را خط می‌زنند.

و در ضمن همان‌طور که در انشاهای قبلی خود از نظر علمی ثابت گردانیدیم، ما ایرانی‌ها از همه مردم‌های دیگر دنیا نه‌تنها مودب‌تر، بلکه تمیزتر و خوش‌قیافه‌تر و کاردرست‌تر می‌باشیم. ما این حرف را الکی نمی‌زنیم، چون خودمان کارشناس ارشد می‌باشیم و برای اثبات این موضوع یک کارگروه تشکیل گردانیدیم و از همشاگردی‌های خود سوال گردانیدیم و دیدیم که همه دست‌های خود را می‌شورند، اما ۱۷ نفرمان اولش کف دست خود را می‌شورند و بعد انگشت‌های خود را و ۱۸ نفر دیگر برعکس. بنابراین ما اسم کلاس خود را ۱۷+۱۸ می‌گذاریم، چون در اصل موضوع بین همشاگردی‌ها اختلافی نمی‌باشد.

و ما از این انشا هیچ نتیجه‌ای نمی‌گیریم؛ چون موضوعاتی تا این حد ساده که نتیجه‌گیری ندارد.

برش از اخبار

همایش انتخاب برترین توالت برگزار می‌شود

■ **شرق:** همایش انتخاب برترین توالت با همکاری شهرداری تهران و قزوین در تاریخ ۲۸ آبان (۱۹ نوامبر) همزمان با روز جهانی «توالت» برگزار می‌شود. محمد مجابی، معاون علم و فناوری مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران گفت: این موضوع در دستورالعمل‌های متعدد به تصویب نهادهای بین‌المللی رسیده و بسیار مورد توجه است. امروزه بسیاری از مردم در نقاط مختلف دسترسی به توالت‌های تمیز ندارند و با توجه به جایگاه توالت‌ها، لازم است توجه جدی به این نکته صورت گیرد. مجابی گفت: نزدیک به ۱۱سال است که مراسم روز جهانی توالت در کشورهای دنیا با نشست‌های مختلف برگزار می‌شود و امسال نیز بنا شده، این گردهمایی در کشور چین باشد.